

مرحوم مشکینی در دفاع از مرحوم آخوند می نویسد:

«و لكن یرد علیه: أن النزاع فی المقام فی مفاد الهيئة، لا فی مفاد المبدأ، و فیما ذكره من الأمثلة - من المقتول، و المصنوع، و المكتوب - لم یؤخذ المبادئ فعلیة، بل فی الأول أخذ القتل بمعنی عدم الروح، لا بمعنی إزهاقها، كما هو مفاد المصدر، و فی الثانی بمعنی أثر الصنع، لا التأثير الفعلی.»^۱

توضیح:

۱. نزاع در نحوه وضع هیأت است و نه در مفاد ماده:

۲. در مثال های ایشان (مقتول، مصنوع، مکتوب) مبادی، بالفعل اخذ نشده اند بلکه قتل در مقتول به معنای عدم روح (ناشی از ازهاق روح) است و نه ازهاق روح، و صنع به معنای اثر صنع است و نه ایجاد صنع. همین مطلب در کلام مرحوم آخوند مورد اشاره قرار گرفته است:

«و اختلاف أنحاء التلبسات حسب تفاوت مبادئ المشتقات بحسب الفعلية و الشأنیة و الصناعة و الملكة

حسب ما نشیر إليه لا یوجب تفاوتاً فی المهم من محل النزاع هاهنا كما لا یخفی.»^۲

ما می گوئیم:

(۱) به جهت آنکه هر مبدء اشتقاقی به نوعی با ذات رابطه بر قرار می کند، انحاء مختلفی از تلبس ذات به مبدء اشتقاق حاصل می شود.

(۲) گاه تلبس به نحو فعلیت است [مثل آنکه ذات بالفعل متلبس به ضرب می شود یعنی ضارب کسی است که بالفعل متلبس به ضرب باشد] و گاه تلبس به نحو شأنیست است [مثل آنکه درخت اگر شأنیست ثمره دادن داشته باشد، ثمر خوانده می شود. پس تلبس به شأنیست ثمره دادن است] و گاه تلبس به نحو صنعت است [مثل آنکه زید اگر شغلش بقالی باشد، متلبس به این مبدء شده است پس تلبس به صنعت بقالی است] و گاه تلبس به نحو ملکه است [مثل آنکه فرد اگر ملکه اجتهاد را داشته باشد، متلبس به مبدء اجتهاد شده است. پس تلبس به ملکه است].

(۳) [به عبارت دیگر: ضارب کسی است که بین او و فعلیت ضرب نسبت برقرار است و ثمر درختی است که بین او و شأنیست ثمر دار بودن نسبت برقرار است و مجتهد کسی است که بین او و ملکه اجتهاد نسبت برقرار است] مرحوم آخوند سپس می فرماید:

۱. حواشی مشکینی، ج ۱، صفحه ۲۲۰

۲. کفایة الأصول، ص ۳۹



«ثم إنه لا يبعد أن يراد بالمشقق في محل النزاع مطلق ما كان مفهوماً ومعناه جارياً على الذات ومنتزعا عنها بملاحظة اتصافها بعرض أو عرضي و لو كان جامدا كالزوج و الزوجة و الرق و الحر و إن أبيت إلا عن اختصاص النزاع المعروف بالمشقق كما هو قضية الجمود على ظاهر لفظه فهذا القسم من الجوامد أيضا محل النزاع.»

توضیح:

۱. مراد از مشتق در بحث ما، هر لفظی است که مفهوم آن بر ذات حمل می شود و از ذات انتزاع می شود به جهت آنکه ذات به عرض یا عرضی متصف شده است. [ما می گوئیم: ذات در اینجا اعم است از جوهر و عرض و لذا مشتقاتی که بر اعراض حمل می شوند (حرکت سریع، سرعت شدید) هم داخل در بحث هستند البته توجه شود که اگر گفتیم حرکت، عرض نیست. در این صورت ذات شامل جوهر و عرض و مقولات ثانی هم می شود.]

۲. [پس عالم و حرّ و زوج دارای مفاهیمی هستند که بر زید حمل می شوند و هم چنین از زید انتزاع می شوند. علت انتزاع هم آن است که زید متصف به حرّیت و زوجیت و علم شده است]

۳. پس بحث ما در برخی از جامد ها مثل رقّ و حر هم جاری می شود [و لذا مشتق اصولی با مشتق لغوی عام و خاص من وجه می شوند: عالم: مشتق لغوی و اصولی، حر: مشتق اصولی جامد لغوی، یضرب: مشتق لغوی غیر مشتق اصولی]

۴. و اگر کسی بر لفظ مشتق جمود کند و بگوید جامدات، مشتق اصولی نیستند، می گوئیم اگر هم موضوعاً مشتق نیستند، ولی داخل در محل نزاع هستند.

ما می گوئیم:

(۱) مرحوم مشکینی در حاشیه کفایه درباره عرض و عرضی می نویسد:

«مراده من الأوّل: المبادئ المتأصلة كالبياض، و من الثانی: المبادئ الاعتبارية كالزوجية، و هذا خلاف اصطلاح

المنطقيين حيث إنهم يطلقون الأوّل على نفس المبدأ، و الثانی على المشتق.»^۲

توضیح)

در اصطلاح منطق عرض بر نفس مبدء (بياض) و عرضی بر مشتق (ابيض) اطلاق می شود ولی در اینجا

هر دو به مبدء اشاره کرده اند ولی یکی به مبدء اصیل و حقیقی (عرض) و دیگری به مبدء اعتباری

۱. کفایة الأصول، ص ۳۹

۲. حواشی مشکینی، ج ۱، صفحه ۲۲۱



(عرضی) اشاره دارد.

حضرت امام خمینی، همین بحث را چنین بررسی می نمایند:

«إنَّ العناوین الجاریة علی الذوات لا تخلو:

إمّا أن تكون منتزعة من نفسها من غیر دخالة شیء مطلقاً كالداتیات المنتزعة منها و منها عنوان الوجود و الموجود بالنسبة إلى نفس الوجودات الخارجیة و بالجملة: كلّ عنوان بالقیاس إلى مصداقه الذاتیّ أو كمصداقه الذاتیّ. و إمّا أن تكون منتزعة باعتبار شیء وجودیّ كالعالم و الأبيضّ أو اعتباریّ كالإمكان فإنّه غیر منتزع من نفس الذات بما هی بل باعتبار تساوی نسبتی الوجود و العدم إليها و كالملکیة و الزوجیة و الرقیة و أمثالها أو باعتبار أمر عدمی كالإمكان لو قلنا بأنّه سلب الضرورتین عن الذات سلباً تحصیلاً و كالأعمی و الأمیّ. ثمّ إنَّ العنوان قد یكون ملازماً للذات خارجاً أو خارجاً و ذهنأ و قد لا یكون كذلك كالمفارقات من الأعراض. و أيضاً قد تكون العناوین من المشتقات كالناطق و الممكن و الموجود و قد لا تكون كالإنسان و الماء و النار و الزوج و الرقّ.»^۱

توضیح:

(۱) عنوان هایی که بر ذات حمل می شوند چند دسته اند:

(۲) اول: آن عناوینی که از نفس ذات منتزع می شوند بدون اینکه چیزی غیر از ذات در این انتزاع دخیل باشد. مثل ذاتیات (حیوان، ناطق نسبت به انسان) که از ذات انسان انتزاع می شوند و هم چنین عنوان وجود و موجود که از ذات زید انتزاع می شوند. پس قسم اول آن دسته از عناوینی هستند که بر مصداقشان (مصدق ذاتی در مقابل مصداق عرضی مثل زید نسبت به قائم که مصداق عرضی است) و همانند مصداقشان حمل می شوند. (زید برای عنوان «موجود» مصداق ذاتی نیست بلکه كالمصداق است.)

[ما می گوئیم: مراد ایشان از مصداق، فرد است. در این صورت وجود زید برای مفهوم وجود فرد نیست چراکه فرد درباره ماهیات و افرادشان به کار برده می شود. در حالیکه مصداق برای مفهوم به کار برده می شود و لذا وجود زید برای مفهوم وجود، مصداق ذاتی می باشد.]

(۳) دوم: آن عناوینی که از ذات انتزاع می شوند به اعتبار [لحاظ] شیئی دیگر همراه با ذات.

(۴) حال این شیء لحاظ شده بر ذات گاه امری وجودی و عینی است مثل علم و بیاض؛ پس عالم از ذات زید انتزاع می شود به جهت اینکه زید را همراه علم لحاظ کرده ایم.

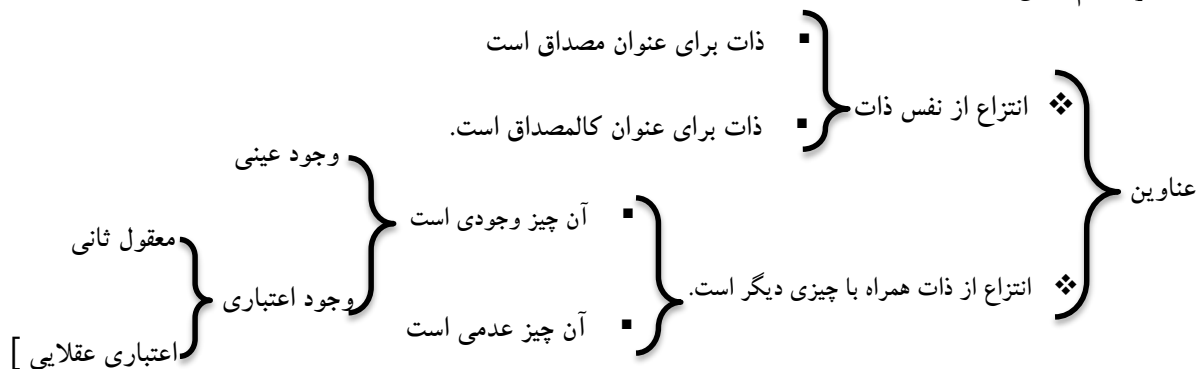
(۵) و گاه این شیء لحاظ شده، امری اعتباری است مثل امکان (تساوی نسبت شیء با وجود و عدم) و ملکیت. پس مالک و ممکن از ذات زید انتزاع می شوند به جهت اینکه زید را همراه با ملکیت و امکان لحاظ کرده ایم.

۱. منهاج الوصول، ج ۱، صفحه ۱۸۹



۶) سوّم: آن عناوینی که از ذات زید انتزاع می شوند به اعتبار لحاظ امری عدمی همراه با ذات مثل امکان (اگر آن را به معنای سلب ضرورت وجود و ضرورت عدم دانستیم) و کوری. پس ممکن و اعمی از ذات زید انتزاع می شوند، به جهت آنکه ذات زید را همراه با کوری و امکان لحاظ کرده ایم.

۷) [تقسیم بندی:



۸) تقسیم بندی دیگر آنکه: عنوان ها گاه همیشه در خارج و در ذهن با ذات ملازم هستند مثل زوجیت برای اربعه و امکان برای انسان. و گاه همیشه در خارج با ذات ملازم است اگرچه در ذهن می تواند ملازم با ذات نباشد مثل ضحک برای انسان و گاه نه در خارج و نه در ذهن، ملازمه دائمی بین عنوان با ذات بر قرار نیست مثل سفیدی برای سیب (که گاه هست و گاه نیست)

۹) تقسیم بندی دیگر آنکه: عنوان ها گاه مشتق ادبی است مثل ناطق و گاه مشتق ادبی نیست مثل ماء، زوج، انسان

و ...

۱۰) [می توانیم تقسیم بندی را چنین جمع بندی کنیم:

